قیام بهرام چوبین در شاهنامه‌ی فردوسی

دکتر ایرج مهرکی[1]

اشـرف عبـدالاحدی[2]

تاریخ دریافت: ۹۲/۳/۱۵
تاریخ پذیرش: ۹۲/۹/۲۶

چکیده

در نوشتار حاضر سعی شده است، گزارشی مختصر از قیام بهرام چوبین در شاهنامه داده شود و دیدگاه فردوسی درباره‌ی چگونگی این قیام مطرح گردد. علاوه بر استفاده از شاهنامه‌ی فردوسی، نگاهی اجمالی به سایر منابع شده و مقایسه‌ای بین آنها صورت گرفته است؛ و در این مقایسه نگاه خاص و منحصر به فرد فردوسی در قیام بهرام چوبین بررسی می‌گردد، زیرا فردوسی در بخش تاریخی شاهنامه با رسیدن به این داستان، دوباره روحیه‌ای حماسی به آن تنیده و توصیفات او از بهرام چوبین، یادآور قهرمانان بخش حماسی به خصوص رستم است. به همین سبب برخی گزارش‌ها و دیدگاه‌های او با سایر مؤرخین درباره‌ی این داستان متفاوت است.

کلید واژه: فردوسی، شاهنامه، بهرام چوبین، هرمز، پرموده

۱ – استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، ایران، I.mehr41@gmail.com
۲ – دانش آموخته‌ی کارشناسی ارشد ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، ایران.

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

نیز مطالبی از این داستان به رشته‌ی تحریر کشیده‌اند.» (رضا، ۱۳۶۵: ۱۱۴)

سرگذشت پرحادثه‌ی بهرام چوبین در اذهان ایرانیان تأثیری قوی گذاشته است و موجد افسانه‌ی شیرینی به زبان پهلوی شده است که مطالب آن را، مؤرّخان عرب و ایران، خاصّه فردوسی در کتب خویش آورده‌اند. مؤلف گمنام این روایت توانسته است سرگذشت آن سردار بزرگ ناکام را با بیانی کافی، مجّسم و محسوس کند. بنابه قول او بهرام نه تنها در لشکرستانی از قهرمانان مشهور به شمار می‌آمد، بلکه در خصال مردانه نیز دارای مقامی عالی بوده است.

قیام بهرام چوبین

تزلزل مقام سلطنت در اواخر دوره‌ی ساسانی، زمینه‌های لازم را در اختیار اشراف و سپاهیان برای شورش بر ضد شاه مهیا می‌نمود. آنگونه که از شاهنامه بر می‌آید، جامعه‌ی ایرانی در گذشته‌های دور روحیه‌ی شورش و ایستادگی در برابر ستم شهریاران با خود همراه داشته، و با قیام و خیزش علیه بیداد بیگانه نبوده است. برای مثال می‌توان از قیام کاوه‌ی آهنگر بر ضد ضحاک نام برد.

در دوره‌ی ساسانیان نیز شورش‌ها و اعتراض‌هایی ضد عملکردهای نادرست پادشاهان و فرمان‌روایان صورت گرفته است که از بین آنها می‌توان از جنبش مذهبی مانی و مزدک، جنبش بهرام چوبین و حتی بعد از او، قیام بسطام و شورش شهربراز نام برد. از مهم‌ترین این قیام‌ها «جنبش بهرام چوبین» است.

«قیام بهرام چوبین در دوره‌ی ساسانیان یکی از خصوصیات دوره‌ی مذکور بود. نزاع بین اشراف و پادشاه بیش از دویست سال ادامه داشت. ولی برای اولین دفعه نماینده‌ی اشراف با سپاه برخاست و پایتخت را متصرف شد. از همه مهم‌تر آنکه برای اولین‌بار کسی که از دودمان سلطنت نبود، خود را به عنوان پادشاه ایران معرفی

کرد. تمام این حوادث گواه بر این اســت که بحران سیاست دولت ساسانیان که در اثر سیاست قباد و انوشیروان به طور موقت ضعیف شده بود، به مرحله‌ی شدیدی رسید.» (دیاکونوف، ۱۳۸۲: ۳۵۵)

از دلایل این شــورش‌ها وجود ظلم چند صدساله‌ای است که بر مردم ایران حاکم بــود، که به طور معمول از دوره‌ی قباد شــکل گرفت و همچنان تا دوره‌ی هرمز ادامه یافت و حتی شــدیدتر شــد و باعث سست شدن پایه‌های حکومت گردید. در روایت فردوسی درباره‌ی هرمز آمده است:

چنین بـود تا شـد بزرگیش راست　　هر آن چیز در پادشاهی که خـواست
برآشفت و خـوی بـد آورد پیـش　　بـه یکـسو شـد از راه آیین وکیش
هرآن‌کس کـه نزد پدرش ارجمند　　بـدی شاد و ایـمـن ز بـیـم گـزنـد
یکـایـک تـبـه کـردشـان بی‌گـنـاه　　بدیـن گـونـه بـد رای وآیـین شاه
(ج۸/ ۳۱۹/ ۶۲ به بعد)

بنا به روایت فردوســی، هرمز حتی به بزرگان و موبدان نیز رحم نمی‌کند. یکی را به نام ایزد گشســپ به زندان می‌فرستد، گرســنه نگه می‌دارد و سرانجام فرمان قتل او را می‌دهد. موبدی به نام زردهشت را با خدعه و نیرنگ به مهمانی می‌خواند و غذای زهرآلود به دست خود به او می‌خوراند. وزیر دیگر خود به نام بهرام آذرمهان را نیز با دسیسه‌ای دیگر می‌کشد، به طوری که فردوسی می‌گوید:

نمـانـد آن زمان بر درش بخردی　　هـمـان رهنـمـایی و هـم موبدی
(ج۸/ ۳۲۸/ ۲۲۳)

در چنین وضعی کشــور پرآشــوب می‌گردد. دشمنان از هرســویی به ایران روی می‌آورنــد و ایران بــار دیگر بر اثر جنایات شــاهی بیدادگر در معــرض خطر قرار

می‌گیرد. به گفته‌ی مسعودی در مروج الذهب: «به سال دوازدهم شاهی هرمز، کار ملک پراکنده شد و ارکان آن بلرزید و دشمنان رو سوی او کردند و یاغی وی بسیار شد.» (مسعودی، ۱۳۴۴: ۲۶۵)

اما کریستن سن از نظر تاریخی، هجوم ناگهانی و خطرناک دشمنان را از همه طرف نادرست می‌داند و فقط هجوم ترکان را در این زمان دارای واقعیت تاریخی می‌داند. (کریستن سن، ۱۳۸۳: ۶۸)

به هرحال بدیهی است چون هرمز، داستان پیشگویی اخترشناسان را در هنگام ازدواج کسری و دختر خاقان چین ـ پدر و مادر او ـ از مهران‌ستاد شنیده بود، می‌دانست که منجمان گفته‌اند که در دوره‌ی زمامداری او جنگجویی مغرور، از زیر دستان با موی جعد سیاه چون مشک، خاقان چین ـ یکی از دشمنان ایران ـ را از بین خواهد برد. بنابراین هرمز جویای این فرد می‌گردد، و مردی از سپاهیان او به نام فرخ، نشانی از بهرام چوبین می‌دهد.

«بهرام، پسر بهرام گشسپ از خاندان مهران، مرزبان ری و لقب او چوبین است. "چوبین" به معنی ساخته شده است از چوب، لقب است و احتمالاً او را به خاطر اندام باریک یا خشن بودن خلق و خوی چنین نامیده‌اند.» (طبری، ۱۳۶۸: ۷۲۴)

«بهرام چوبین یکی از سرسپردگان پادشاه بود، او مردی ماهر در هنر جنگ‌آوری بود که در دوره‌ی خسرو اول، انوشیروان، با پیروزی‌های جنگی، خود را متمایز گردانید و یکی از دوستان نزدیک پادشاه شد و خیلی زود به بالاترین درجه، یعنی به سپاهبدی سپاه ایران ترفیع مقام یافت و سپس رییس کاخ گردید.» (کریستن سن، ۱۳۸۰: ۳۱۷)

روایت فردوسی در این باره با روایت سایر مورّخین در باب داستان بهرام چوبین تفاوت بسیار دارد این تفاوت‌ها هم در وقایع تاریخی است و هم در توصیف او از شخصیت و اعمال بهرام و هم در موضع‌گیری او در مورد کارهای بهرام. هرمزد شاه،

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

جنگ‌ها ایرانیان پیروز شـــده بودنـــد.» (ج۶/ ۱۶۵/ ۴۹۷) بهرام چوبین به جنگ می‌رود و پس از رشـــادت‌های بسیار در مقابل سپاه عظیم خاقان پیروزیها کسب می‌کند. هرمز هنگام راهی کردن بهرام، درفش رستم را به او می‌دهد:

بیـاورد پـس شـهریـــار آن درفش — که بـد پیـــکرش اژدها فش بنفش
که درپیش رستـــم بدی روز جنگ — سبـک‌شاه ایرانگـرفت آن به چنگ
درفشـــویاست اینکه داریبـه‌دست — که پیروز بادیو خـــسروپـرســـت
گـمانـم کـه تـو رستمی دیگری — به مردی و گـــردی و فرمان بـری

(ج۸ / ۵۰۸ و ۵۰۹ / ۵۱۳ ـ ۵۱۴)

ظاهر این ابیات نشان می‌دهد که فردوسی خواهان زنده کردن رستمی دیگر است، زیرا پس از گذشت دورانی طولانی از حکومت پادشاهان فرومایه، بهرام چوبین را هم چون رستم و گودرز وارد صحنه می‌کند تا ابر سیاه خفقان و فساد را با رعد و برق آن بشـــکافد. بهرام چوبین فردوسی همان شخصیتی را دارد که فردوسی می‌پسندد. روش بهرام انعکاسی است از بینش سیاسی فردوسی.

به نظر می‌رســـد فردوســـی در این تراژدی شخصیتی ویژه از بهرام چوبین می‌سازد کـــه متفاوت‌تـــر از آثار تاریخی پیش از او یا هم زمان با او اســـت. فردوســـی از بهرام تصویر روشـــنی از مردی شکســـت ناپذیر می‌دهد. مردی که حتی در فلاکت و تبعید هم نمی‌تواند دســـت از نقشـــه‌های بلند پروازانه‌اش بردارد که در عین حال جاه‌طلبی نسنجیده و خشونت طبعش با روح جوانمردی آرام می‌شود:

بـر آییـن چـیـن خلـعـت آراســـتند — فـــراوان کـــلاه وکمـــر خواســـتند
جـز ازداد و خـوردو شـکارش نـبـود — غـــم گـــردش روزگـــارش نبود
همـــه چـیـن همـی گفـت مـا بنده‌ایـم — ز بـهـر تـو انـــدر جهـــان زنـده‌ایم
هـمـی خـــورد بهـــرام و بخـشـید چیـز — بـر او بـر بـسـی آفـرین بـــود نـیـز

(ج۹/ ۱۵۱/ ۲۳۸۷ ـ ۲۳۹۱)

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

می‌کند و برنمی‌گردد:

چنیـــن داد پاســـخ کـه لشـــکـر ز راه نخـوانـــنـد بـازای خـردمنـد شـــاه
ز ره بازگشـــتن بـــد آیـــد بـه فـــال به نیـرو شـــود زین سـخن بد سـگال
(ج۸/ ۳۴۸/ ۵۶۱ به بعد)

بدیهی اســت ترس هرمز از به قدرت رسـیدن بهرام اســت. فردوسی داستان را طوری بیان می‌کند که خواننده به بهرام حق بدهد علیه هرمز به پا خیزد.

بهرام بر ساوه ـ شاه ترکان ـ پیروز می‌شود و خطر بزرگی که کشور را تهدید می‌کرد، از میـان برمـی‌دارد. اما در این میان بنا بر قول برخـی از راویان دچار خبطی می‌گردد و آن تازیانه زدن پرموده، پادشـاه شکست خورده ترک، است. «بهرام چوبین پس از آن که بـا دریافت امان‌نامه‌ی هرمز دژ را تخلیه می‌کند، از بی‌اعتنایی وی نسـبت به خویش به خشم می‌آید و علیرغم فرمان شاه مبنی بر نیازردن پرموده وی را تازیانه می‌زند و به بند می‌کشد.» (سرامی، ۱۳۷۸: ۵۲۶) و (ج۸/ ۳۸۶ ـ ۳۸۷/ ۱۱۹۳ ـ ۱۲۰۵) و خبر پیروزی را به هرمز می‌فرستد، اما هرمز نگران و هراسان از بهرام است و همین مسئله، او را به اتحاد با بقایای ترکان (پرموده) علیه بهرام میکشاند.

او از پرموده ـ شاه شکست خورده‌ی ترکان ـ چنان استقبال می‌کند که خود پرموده در شگفت می‌ماند.

بـه خاقـان چنیـــن گفت کز بهـــر من بسـی رنـــج دیـدی تـو از شـــهر من
نشســـته بیـازیـــد و دســـتش گـرفـت از او مانـــده پرمـــوده انـــدر شـگفت
(ج۸ / ۳۹۵ / ۱۳۳۳ـ ۱۳۳۵)

در تاریخ بلعمی علت این احترام را خویشی هرمز و پرموده می‌داند و چنین آورده است:

«چون پســر ملک ترک نزدیک مداین رسید، هرمز پیش او بازآمد حرمت خویشی را کــه پســر خال او بــود و او را جایی نیکو فرود آورد و چهــل روز او را نیکو همی داشت.» (بلعمی،۱۳۴۱: ۷۵۰)

بهرام همراه پرموده غنایم بســیاری فرســتاده بود. ذکر این غنایم و علت بدگمانی هرمز نسبت به بهرام در مروج الذهب چنین آمده است:

«ترکه ملوک ترک و خزاین افراسیاب و جواهراتی که از سیاوش گرفته بود به نزد شــیابه بود به علاوه ترکه بهراس، پادشــاه ترک و چیزهایی که از خزاین یستاســف از بلخ ربوده بود و دیگر ذخایر ملوک قدیم بدست ترکان بود و این همه به دست بهرام افتاده بود و مجموعه‌ای از آن برای هرمز فرســتاد و چون این اموال و جواهر و غنایم دیگر که بهرام فرســتاده بود به مقصد رســید وزیر هرمز اریخسیس خوزی از شیفتگی و خرســندی شــاه از محموله‌ی بهرام حســادت کرد و گفت "این گناهش را بزرگ‌تر می‌کند"و از خیانت بهرام با هرمز ســخن گفت که بیشــتر جواهر و اموال و غنایم را خاص خویش کرده اســت و شــاه را بر ضد او تحریک کرد.» (مسعودی،۱۳۴۴: ۲۶۶) بلعمی نیز به تحریک وزیران اشاره کرده است. (بلعمی،۱۳۴۱: ۷۵۰)

و هرمز به جای قدردانی از بهرام به بهانه‌ی تازیانه زدن به پرموده و برداشتن چند قلم از غنایم، بهانه می‌گیرد. به او نامه‌ی تندی مینویسد و به جای خلعت، لباس پیرزنان و دوک برای او هدیه می‌فرســتد. در تاریخ طبــری درباره‌ی این برخورد هرمز مطلبی نیامده و بهرام چوبین را بی‌دلیل شورشگر می‌داند. اما در تاریخ ثعالبی نیز مثل شاهنامه آمده: «هرمز دستور داد تا به بهرام نامه بنگارند و او را سرزنش کنند و خوارش بشمرند و بخواهند که آن گوشــواره‌ها و موزه‌ها را باز فرســتد و خود برای او پنبه و دوک و لباس زنانه فرســتاد.» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۴۲۱) با این وصف چه کســی است که به بهرام چوبیــن حق ندهــد که علیه هرمز به پا خیزد. قیام در این شــرایط حق و وظیفه‌ی هر

پهلوانی است. بهرام لباس را می‌پوشد و دوکی را که هدیه‌ی شاه است در برابر خود می‌نهد و از سپاهیان دعوت می‌کند که از مقابل سپهدار خویش بگذرند:

چو رفتند و دیدند پیر و جوان　　برآنگونه آن پوشش پهلوان

بماندند زآن کار یکسر شگفت　　دل هرکس اندیشه‌ای برگرفت

(ج۸ / ۳۹۹ / ۱۳۹۲ _ ۱۳۹۳)

سپاهیان که پیش از این شاهد رشادت‌های فرمانده‌ی خود بودند، با دیدن این صحنه سر به شورش برمی‌دارند:

چو ارج تواین است نزدیک شاه　　سگانند بر بارگاهش سپاه

چنین یافت پاسخ ز ایرانیان　　که ما خودنبندیم زین پس‌میان

(ج۸ / ۳۹۹ / ۱۳۹۸ و ۱۴۰۵)

بهرام سعی در آرام کردن آنان دارد «که از شاه گیرد سپاه آبروی» اما آنها حتی بر بهرام نیز خشمگین میگردند:

به ایران کس او را نخوانیم شاه　　نه بهرام را پهلوان سپاه

(ج۸ / ۳۹۹ / ۱۴۰۶)

کریستن سن به روایت از بلعمی، ثعالبی و فردوسی می‌گوید:

«بهرام با گفتن این سخن که؛ توهین از سوی یزدان گشسپ سر زده نه از خود پادشاه، تلاش کرد آنان را آرام کند، اما از آنجا که سپاه تصمیم به شورش گرفته بود، تسلیم نظر آنان شد و سوگند وفاداری آنان را پذیرفت.» (کریستن سن،۱۳۸۳: ۱۰۳) البته لازم به ذکر است که این بهانه‌ای است برای این‌که حق بیشتر به او داده شود و توجیهی است برای در مقابل پادشاه ایستادن وگرنه می‌توانست سپاه را تحریک نکند و با نامه‌ای از شاه پوزش خواسته و کار را اصلاح کند. اما فردوسی ابیاتی ذکر می‌کند که بهرام را چاره جو و منطقی نشان دهد کسی که می‌داند گناه از پادشاه نیست بلکه

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

واقعی بود ـ کوشـیدند خود، هرمز را از شاهی برکنار کنند. با کورکردن هرمز در واقع کودتای نظامی توسط خویشاوندان مادری خسروپرویز صورت گرفت. هرمز سرنگون شـد و خسرو به شاهی نشسـت. درباریان با به حکومت رسیدن خسرو پرویز امیدوار شـدند که او قیام بهرام چوبین را سرکوب خواهد کرد. روایت فردوسی خسرو را نیز مانند هرمز در مقابل بهرام ناتوان نشان می‌دهد.

فردوسی از زبان فرستادگان خسرو از اردوی بهرام این گونه روایت می‌کند:

که لشـکر به هرکار با او یکـی اسـت اگـر نامـداراسـت وگـر کودکیاست
همـه مـردم خـویش دارد بـه راز به بـیگانگان‌شـان نیـاید نیـاز
(ج۹ / ۱۵ / ۸۹ و ۹۲)

به هرحال خسرو برای سازش تلاش می‌کند. او را به هر مقامی تطمیع می‌کند، بلکه از در صلح درآید، اما بهرام نمی‌پذیرد. طبق گفته‌ی فردوسـی، بهرام از آنچه بر هرمز رفته، ناراحت و خشمگین است و عمل خسرو را نمی‌پسندد. فردوسی ستایش خسرو از بهرام را این‌گونه بیان میدارد:

سـتون سپـاهـی بـه هنگـام رزم چـو شـمـع درخـشـنده هنـگام بزم
تـو را بـا سپـاه تـو مهـمـان کـنم ز دیـدار تـورامـش جـان کـنم
سـپـهدار ایـرانـت خـوانـم بـه داد کـنـم آفـرینـنـده را بـر تـو یـاد
(ج ۹ / ۲۲ / ۲۰۰ ـ ۲۰۴)

اما بهرام خسرو را تهدید می‌کند:

تـو را روزگـار بـزرگـی مـبـاد نـه بـیـداد دانـی ز شـاهی نـه داد
بـه زودی یـکـی دارسـازم بلـنـد دو دسـتـت ببنـدم بـه خـم کمند
بـیـاویـزمـت ز آن سـزاوار دار ببـینـی ز مـن تـلـخـی روزگـار
(ج ۹ / ۲۳ / ۲۰۷ ـ ۲۱۲)

اما روایت ثعالبی و طبری از دیدار خسرو و بهرام به گونه‌ای دیگر است، در هر دو این آثار عبارات به کار رفته حاکی از بزرگ مردی خسرو و اهانت و زشت کرداری بهرام است:

«تا چشم بهرام به خسرو افتاد از هیبت و زیبایی او به شگفت آمد، حسد به جانش افتاد و کینه در نگاهش پدیدار شد. بهرام را به پرویز نشان دادند، گفت: رخسارش بر شرارت و بدنهادی و دشمنی گواهی ندهد. با این حال چون می‌خواست او را جلب کرده خلع سلاح کند به طرف او رفت، بهرام هم به سوی او آمد به او خوش آمد گفت و او را ستود و بر عهده گرفت که او را به سپهسالاری ایران شهر بگمارد. بهرام چون سگی در روی خسرو بغرید و سخنی ناپسند گفت و به سوی او خیو افکند.»(همان،۴۲۵)

اما روایت فردوسی متفاوت است به نظر می‌رسد، داستان بهرام چوبین در شاهنامه انعکاسی است از بینش سیاسی فردوسی. گویی او از زبان بهرام سخنانی به شاه می‌گوید که آرزو داشته پهلوانی ـ در عصر شاعر ـ پیدا می‌شد و آن سخنان را مستقیم به پادشاه وقت ـ محمود غزنوی ـ می‌گفت:

ورا گفت بهرام کای بدنشان — به گفتار وکردار چون بیهشان
تو را با سخن‌های شاهان چه‌کار — نه فرزانه مردی نه جنگی سوار
گنه‌کارتر کس تویی در جهان — نه شاهی نه زیباسری از مهان
(ج ۹ / ۲۴ / ۲۲۶ ـ ۲۳۵)

در ادامه‌ی داستان می‌خوانیم که بهرام در آشتی را می‌بندد و راهی جز جنگ باقی نمی‌گذارد. خسرو به فکر شبیخون می‌افتد اما گستهم او را از این کار منع می‌کند. سرانجام جنگ رویاروی در می‌گیرد. خسرو شکست می‌خورد. سپاهش به بهرام می‌پیوندد و خود قصد فرار می‌کند. بهرام به دنبال او می‌رود:

پس اندر همی‌تاخت بهرام تیز سری پر ز کینه دلی پر ستیز
(ج ۹ / ۴۵ / ۵۹۵)

در کتاب آفرینش و تاریخ درباره‌ی این جنگ چنین آمده:«بر رودخانه‌ی نهروان جنگی میان آن دو درگرفت و بهرام او را شکست داد و به گریز واداشت.» (مقدسی،۱۳۷۴:۵۱۹)

اما خسرو اسب بهرام را میزند، خود فرار می‌کند، به تیسفون می‌رود و از پدر که هنوز زنده است چاره‌جویی می‌خواهد. خسرو به پدر می‌گوید:

ز من بازگشتند یکسر سپاه ندیدند گفتی مرا جز به راه
همی شاه خوانند بهرام را ندیدند ز آغاز فرجام را
(ج۹/۴۷/۶۱۹-۶۲۰)

هرمز او را به سوی قیصر روم می‌فرستد. قیصر نیز با تردید زیاد و با گذاشتن شروط بسیار راضی به کمک می‌گردد. یکی اینکه دختر او را به زنی بگیرد و فرزند او را به شاهی نشاند، دیگر آنکه از آن پس از روم باژ نخواهد و به مرز روم لشگر نراند و شهرهای مرزی را به قیصر بسپارد و... و خسرو پرویز همه‌ی آنها را می‌پذیرد؛ (ج۹ /۸۸/ ۱۳۴۴_۱۳۴۹)

خسرو با پذیرفتن شرط‌های قیصر روم به جنگ با بهرام چوبین می‌رود تا میهن خود را ـ که در آن بنا به اعتراف خود او هیچ کس او را قبول ندارد ـ باز پس بگیرد و بهرام را که مردم و سپاه با اویند براندازد.حکومت بهرام یک سال ذکر شده است. (۵۹۰-۵۹۱میلادی) (اصفهانی،۱۳۴۶:۲۹)فردوسی صحنه‌ی نبرد بهرام را با رومیان بسیار زیبا به تصویر می‌کشد و گویی بار دیگر حماسه‌ای دیگر میآفریند. دلاوری بهرام را طوری ترسیم می‌کند که دوست و دشمن (حتی خسرو) بر او آفرین می‌خوانند. زمانی که بهرام با پهلوانی رومی معروف به «هزارمرد» به نبرد می‌رود:

یکی تیغ زد بر سر و گردنش — که تا سینه ببرید تیره تنش
چو آواز تیغش به خسرو رسید — بخندید کان زخم بهرام دید
(ج ۹ / ۱۱۲ / ۱۷۲۸ ـ ۱۷۲۹)

در نهایت فردوسی به این راضی می‌شود که خسرو با نیایش به درگاه خدا، سروش را به یاری گیرد و به این ترتیب نجات یابد، اما سروش از او قول می‌گیرد که پس از آن پارسایی پیشه کند. به هر حال خسرو از طریق مردانگی و دلاوری نمی‌تواند بر بهرام چیره گردد و تنها از طریق اجیر کردن قاتلی، موفق به کشتن بهرام می‌شود، نام این قاتل در شاهنامه قلون است. (ج۹/۱۶۴/۲۶۱۶) درباره کشته شدن بهرام در تاریخ پیامبران و شاهان چنین آمده: «موریقوس به خسرو پرویز در برابر بهرام چوبین یاری کرد. وی به دست یکی از سپاهیانش به نام فوقاس که ناگهان بدو حمله کرد کشته شد.» (اصفهانی، ۱۳۴۶: ۷۴) و به این ترتیب جنبش بهرام چوبین به پایان می‌رسد و با کشته شدن او حکومت ساسانی که در لبه‌ی پرتگاه سقوط بود، به طور موقت نجات می‌یابد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

۱ ـ اصفهانی، حمزه بن حسن، تاریخ پیامبران و شاهان(سنی ملوک الارض و الانبیا)، ترجمه‌ی جعفر شعار، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶

۲ ـ بلعمی، ابوعلی محمد: ترجمه‌ی تاریخ طبری، به تصحیح ملک‌الشعرای بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۴۱.

۳ ـ ثعالبی، ابومنصور عبدالملک: تاریخ ثعالبی مشهور به غرر الاخبار ملوک الفرس و سیرهم، ترجمه‌ی محمد فضائلی، نشر قطره، چاپ اول، ۱۳۶۸.

۴ ـ دیاکونوف، میخائیل میخائیلوویچ: تاریخ ایران باستان، ترجمه‌ی روحی ارباب، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۸۲.

۵ ـ رحیمی، مصطفی: تراژدی قدرت در شاهنامه، تهران، انتشارات نیلوفر، چاپ اول، ۱۳۶۹.

۶ ـ رضا، عنایت‌الله: ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، تهران، علمی، ۱۳۶۵

۷ ـ سرامی، قدمعلی، از رنگ گل تا رنج خار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۷۸

۸ ـ صفا، ذبیح الله، حماسه سرایی در ایران، تهران، فردوس، چاپ چهارم، ۱۳۸۷

۹ ـ طبری: تاریخ طبری، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، تهران، اساطیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۸.

۱۰ ـ فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، بر اساس چاپ مسکو، تهران، قطره، چاپ اول، ۱۳۷۳.

۱۱ ـ کریستن سن، آرتور: ایران در زمان ساسانیان، ترجمه‌ی رشید یاسمی، تهران، ساحل، چاپ دوم، ۱۳۸۰.

۱۲ ـ کریستن سن، آرتور: داستان بهرام چوبین، ترجمه‌ی منیژه احد زادگان آهنی، تهران، طهوری، چاپ اول، ۱۳۸۳

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇